

عیسی از ناحیه صور بازگشت و از راه صیدون به سوی دریاچه جلیل رفته، از میان قلمرو دیکاپولیس عبور می‌کرد 32. در آنجا مردی را نزد او آوردند که هم گر بود و هم لکننت زبان داشت. از عیسی التماس کردند دست خویش را بر او بدهد 33. عیسی آن مرد را از میان جماعت بیرون آورده، به کناری برد و انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت. سپس آب دهان انداخت و زبان آن مرد را لمس کرد 34. آنگاه به سوی آسمان نظر کرده، آه عمیقی کشید و گفت: «اَفْتَحْ!» یعنی «باز شو 35»! در دم گوشهای آن مرد باز شد و گرفتگی زبانش برطرف گردید و توانست به راحتی سخن گوید. 36 اما عیسی آنها را قَدَعَن کرد که این موضوع را به کسی نگویند. ولی هر چه بیشتر قدغنشان می‌کرد، بیشتر از این واقعه سخن می‌گفتند 37. مردم با حیرت بسیار می‌گفتند: «هر چه او کرده، نیکوست؛ حتی کران را شنوا و گنگان را گویا می‌کند!»



پدر بزرگم بیشتر اوقات روحیه ی خوبی داشت و همیشه برای من و برادرم داستانهای جالبی تعریف می کرد. اما زمان هایی نیز وجود داشت که پدر بزرگم روحیه ی خوبی نداشت. بیشتر اوقات این هنگام بود که افراد زیادی دور هم جمع می شدند. سپس او بیشتر و بیشتر ساکت می شد و به گوشه ای عقب می نشست یا اتاق را به طور کامل ترک می کرد ، به طوری که ما بچه ها فکر می کردیم او به احتمال زیاد روحیه ی بدی دارد. بعداً فهمیدم که حال بد پدر بزرگم یک دلیل خوبی داشت. چون پدر بزرگم سمعک داشت مشکلی با گروه های بزرگ داشت. هنگامی که افراد زیادی در یک اتاق جمع بودند و تقریباً همه همزمان صحبت می کردند ، صدای غُرْش به گوش های او می رسید. و او دیگر نمی توانست در گفتگو شرکت کند. او به همین دلیل از خانواده جدا می شد. جدا شدن از جامعه به این شکل ظالمانه است. کسی به وضوح می بیند که همه خوش می گذرانند اما نمی تواند در شادی شرکت کند بر عکس کنار گذاشته شده است. همه خوشحال هستند اما یکی از آن شادی محروم شده است. این کار باید برای افرادی که کر هستند بدتر باشد. از آنجا که آنها نمی توانند حتی خودشان را بشنوند ، نمی توانند زبان خودشان را نیز بشنوند ، بنابراین یک زبان ناسازگاری ایجاد می شود. در مطالعه کتاب مقدس امروز با یکی از این افراد آشنا می شویم. او دیگر نمی تواند بشنود و فقط کلمات نامشخص را بر زبان می آورد. و به این ترتیب ، او دیگر به جامعه تعلق نداشت. داستانی که می خوانیم به راحتی قابل درک است زیرا ما آن شرایط را خیلی خوب می شناسیم. وقتی شما در یک بیماری یا ناتوانی ناگهان درگیر می شوید وحشتناک نیست؟ به عنوان مثال ، برخی به عنوان معلول به دنیا می آیند و بنابراین نمی توانند در زندگی عادی شرکت کنند. برخی افراد فقط در سنین پیری دچار افسردگی یا بیماری می شوند و مجبور می شوند هر چیزی را که به زندگی عادی تعلق دارد از دست بدهند و به خانه های سالمندان بروند ، جایی که دیگران باید از آنها مراقبت کنند. همه این افراد باید آنچه را که ناشنوایان در آن زمان قدیمی در داستان امروز تجربه کرده اند، تجربه کنند. در آن زمان یک مرد کر به طور ناگهانی در مقابل عیسی ایستاد. او احتمالاً واقعاً نمی فهمید عیسی کیست و چه چیزی از او می خواهد. اما در هر صورت ، آشنایان او می دانستند چه چیزی انتظار داشته باشند. آنها عیسی را می خواستند. و آنها عیسی را می خواستند زیرا نام او "شفا دهنده" بود. و عیسی نه تنها یک شفا دهنده به نام بود بلکه به عنوان شفا دهنده در فعل بود که انواع بیماری ها را شفا می داد. و به ویژه هنگامی که ناشنوایان را می دید ، او توجه خاصی به آنها می کرد. کرها و لالها برای عیسی مهم بودند زیرا آنها ویژگی تنهایی و بدبختی ما انسانها را نشان می دادند. عیسی اغلب با استفاده از مثال کرها و لالها توضیح می داد که این لال های ناشنوا رابطه بین انسان ها و خدا که شکست خورده بود را نشان می داد. با وجود چشم ها و دهان هایی که ناشنوایان داشتند نمی توانستند از آنها استفاده کنند. به همین ترتیب ما انسانها چشم ها ، گوش ها و دیگر اندام های بدن داریم و هنوز نمی توانیم خدا را بشنویم یا ببینیم. گوش های ما مسدود هستند بنابراین نمی توانیم صدای خدا را بشنویم یا بفهمیم و دهان ما خاموش است زیرا فراموش کرده ایم با خدا صحبت کنیم. ما حتی نمی دانیم رابطه با خدا به چه معناست. ما حتی نمی دانیم ایمان داشتن به چه معناست. و ناگهان عیسی شفا دهنده در مقابل این فرد بیمار ایستاد و به روشنی به ما و به آن بیمار توضیح داد چگونه می خواهد همه چیز را از نو انجام دهد. در ابتدا تمام توجه عیسی بر شخص بیمار متمرکز بود. اما چگونه عیسی قرار بود به بیمار توضیح دهد چه اتفاقی خواهد افتاد در حالی که او نمی توانست چیزی را درک کند؟ در داستان می بینیم که عیسی قدم به قدم دیوارهای عدم ارتباط را می شکست. در ابتدا به طوری که فقط بیمار می توانست بفهمد عیسی چه خواهد کرد. به این دلیل عیسی او را کنار آورد تا حواسش از جمع منحرف نشود. سپس عیسی او را از نظر جسمی لمس کرد زیرا بیمار نمی توانست کلمه ای را درک کند. عیسی از زبان بدن استفاده کرد. او گوش ها و زبان او را لمس کرد و سپس به آسمان نگاه کرد. با این حرکات ، بیمار باید دقیقاً متوجه می شد که منظور عیسی چیست. عیسی مشکل بیمار را با دستان خود لمس کرد و سر خود را بلند کرد تا ببیند از کجا انتظار کمک می رود. و در این لحظه این فرد بیمار به بهترین وجه نشان می دهد مسیحی بودن به چه معناست. یعنی در ارتباط فیزیکی بودن با عیسی. و این عیسی به آسمان نگاه می کند و ما را به خدا متصل می کند. اولین کلماتی که این بیمار در آن زمان

شنید عبارتند از: "Hephata" کلمات آرامی بود، که به معنی "باز شو" است. سپس کتاب مقدس گزارش می دهد که ناشنوایی و ناتوانی مانند زنجیر بودند و ناگهان این فرد آزاد شد و توانست بشنود، بفهمد و حتی گفتگو کند! با این شفا، عیسی به طرز چشمگیری نشان داد که توجه او به بیماران، به رها شدگان و کسانی است که از خدا جدا شده اند، توجه عیسی به همه افرادی است که امروزه هنوز از خدا و مردم جدا شده اند. عیسی توجه ویژه ای به افرادی دارد که توسط تمام جهان در حاشیه قرار گرفته اند و ما دیگر نمی توانیم امیدی برای زندگی آنها ببینیم. عیسی توجه ویژه ای به مردم افغانستان دارد که امروز و اکنون با یک فاجعه بزرگ روبرو هستند. برای اکثر این افراد هیچ راه فراری وجود نخواهد داشت. تنها دو راه برای آنها وجود دارد: تسلیم شدن در برابر اسلام رادیکال یا مرگ. ما می خواهیم کلمات عیسی را در مورد این وضعیت نیز بیان کنیم: «بهبشت باز شو! و لطف خدا بر مردم افغانستان باران شو!» و این دقیقاً همان چیزی است که خدا می خواهد. خدا نمی خواهد مردم بی رحمانه بمیرند. خدا نمی خواهد که مردم در زندان تحت عذاب یا ظلم دیگران قرار بگیرند. خدا نمی خواهد مردم فقط به دلیل زن بودنشان از جامعه جدا شوند. همچنین خدا نمی خواهد ما انسانها مریض شویم، پیر شویم و سرانجام بمیریم. در اولین آفرینش خدا، همه اینها روشن بود زیرا خدا مردم را تندرست آفریده است و آنها بیمار نبوده اند. در این حالت کامل نه جدایی وجود داشت، نه وقفه ای در ارتباطات، نه سوء تفاهم و نه جنگی. خدا و قومش در مکانی آباد و در ارتباط نزدیک زندگی کردند. وقتی عیسی به دنیا آمد، آن آسمان را دوباره روشن کرد. و مردم توانستند ببینند و تشخیص دهند که خدا چگونه جهان را می خواسته است. مردم از طریق عیسی مسیح توانستند دوباره بهشت روی زمین را بشناسند. عیسی از طریق شفای بیماران همه اینها را به چشم و گوش ما آشکار کرد. عیسی می خواهد به ما نشان دهد که خدا در کنار ما است. او می خواهد به ما نشان دهد که توجه کامل خدا به ما است. با این حال ما هنوز در بهشت نیستیم. ما هنوز می توانیم به دنبال آسمان جدید و زمین جدید باشیم که پیامبران درباره آن صحبت می کنند و مکاشفه یوحنا درباره آن صحبت می کند. اما عیسی در مقابل ما ایستاده است. کلمات عیسی هنوز مبهم هستند زیرا بسیاری از صداهای بلند و فریادهای جنگی در اطراف ما هنوز وجود دارند، به طوری که ما اغلب حتی صدای عیسی را نمی شنویم. اما سپس عیسی ما را از صدای غرغری بیرون می کشد. او شخصاً نزد ما می آید. هنگامی که بدن و خون او را در مراسم عشاء ربانی دریافت کنیم تمام عیسی به ما می آید. و این کلمات را می شنویم:

"Hephata" باز شو! هر بار که کلام خدا را می شنویم و کلام او به قلب ما فرو می رود این اتفاق می افتد. در مورد چشم ما نیز همینطور است. ما نمی توانیم عیسی را ببینیم و نمی دانیم کجاست و چگونه می تواند به ما کمک کند. اما بارها و بارها او خودش را آشکار می کند. در جهان ما واضح است که ما نتوانیم کار خدا را تشخیص دهیم. سوالی در این مورد وجود ندارد، ما اغلب در برابر بسیاری از چالش ها درمانده و ناتوان هستیم. چگونه می توانم تجربه ناگهانی رنج، بیماری یا جدایی از عزیزانم را تحمل کنم؟ و چه آرامشی می توانم به افرادی که در وضعیت ناامید کننده هستند، بدهم؟ جوابی ندارم. من نمی دانم چه بگویم به افرادی که در افغانستان نمی توانند فرار کنند، من نمی دانم چه بگویم به کسی که ناگهان متوجه می شود ضعیف تر و ضعیف تر می شود و همه مهارت های بخشی از زندگی را از دست می دهد، اما یک چیز وجود دارد که می توانم انجام دهم، من می توانم دقیقاً همان کاری را انجام دهم که دوستان فرد ناشنوا در آن زمان انجام دادند. کار آنها این بود که دوست خود را نزد عیسی آورند. و این عیسی هیچ کاری نکرد جز این که تمام توجه خود را معطوف کرد و گفت: "هفاتا" باز شو! آمین